**شیخ محمد غزالی و دینداری روشمند**

[یوسف قرضاوی](http://www.ensani.ir/fa/25967/profile.aspx" \t "_blank)

مترجم: [محمدعلی پورعقیل](http://www.ensani.ir/fa/11669/profile.aspx)

غزالى پیش از هر چیز مرد تبلیغ بود; تار و پود زندگى, کار روز و رؤیاى شبش اسلام بود; محور همه زندگى, گذشته, حال و آینده اش بود; به اسلام مى اندیشید و از آن حرف مى زد; به آن تکیه مى کرد; بر آن فرا مى خواند و از آن یارى مى جست.  
همه تلاش و کوشش او دعوت به اسلام بود. ایمانش را به خدا خالص گرداند و خدا او را براى دینش برگزید. بر خداى بسنده کرد و خدا بسنده او شد و خدا خود بر این امر آگاه است.  
آنچه بیش از همه شیخ غزالى را شایسته تبلیغ ساخت, حفظ قرآن در کودکى و دلدادگى به قرائت آن در کنار آموزش هاى ژرف الأزهر بود. وى مى گفت: (در هر موضوع به مطالعه مى پرداختم و بر دانشى خاص دل نمى بستم, قدم مى زدم, غذا مى خوردم و در همان حال کتاب مى خواندم. کتاب خواندن براى مبلّغان اهمیّت ویژه دارد. پشتوانه اى است قوى که باید هر فقیه و مبلّغى از آن بهره مند باشد; کم خوانى و تُنُک فرهنگى براى سخنوران دینى خطر بزرگى است.  
خواندن و به تعبیرى دیگر فرهنگمند گشتن, تنها وسیله اى است که از جهان, چگونگى و شرایط آن تصوّر درستى در اختیار انسان مى گذرد و براى مفاهیم گوناگون چهارچوب مناسبى ارائه مى کند. عدم توفیق فقیهان و مبلّغان در بسیارى موارد به فقر فرهنگى آنان مربوط است. مبلّغ باید همه چیز بخواند; کتاب هایى درباره ایمان, کفر, سنت, فلسفه و در یک کلام همه حوزه هاى درگیرى فکرى بشر را بداند تا زندگى و تحولاّت گوناگون آن را بشناسد.)1  
سرمایه هاى فکرى غزالى در تبلیغ  
اوّلین و بزرگ ترین سرمایه وى قرآن بود, آن گاه سنت و در مرحله سوّم تاریخ انسان, تاریخ اسلام و در رأس آن تاریخ زندگى پیامبر(ص) که سرچشمه تاریخ اسلام و نقطه آغاز آن است. غزالى تاریخ را خوب خواند و در این مسیر پدیده ها و دوره هاى تاریخى و بویژه تاریخ اسلام; راز پیروزى و برترى تمدن اسلامى; روند قهقرایى آن; راز عقب ماندگى و پیروزى دشمن را نیک دریافت. سرمایه چهارم وى اطلاعات عمومى بود; فرهنگ دینى و انسانى. وى از دانشکده اصول دین که شامل بخش هاى تفسیر, اعتقادات, ملل و نحل, منطق, فلسفه, تصوّف, روان شناسى, تاریخ و اصول فقه بود, فارغ التحصیل شد. شیخ غزالى پژوهشگر توانمند و سرآمد دانشگاه الازهر بود و با پژوهش هاى تخصّصى در زمینه تبلیغ و ارشاد این توانمندى را قوّت بخشید! و در طول زندگى با مطالعه در زمینه هاى گوناگون معرفت بر تخصّصش افزود. سرمایه پنجم وى شناخت رویدادهاى منطقه اى, اقلیمى, اسلامى, اصلاحى و دولتى از راه ارتباط و مطالعه بود.  
ویژگى ها و توانایى هاى تبلیغى غزالى  
1. اندیشه روشن علمى.  
در کتاب اسلام و اوضاع اقتصادى از آثار نخستین شیخ غزالى با عنوان (جایگاه عقل در دین) مى خوانیم:  
(بن مایه هاى ایمان درست, تیزفهمى, بیداردلى و روشن نظرى است. ایمان شناختى است که به پایه یقین مى رسد و دو دلى را مى زداید. در جایى که درک روشن و شناخت کامل نباشد یقین بى معنى خواهد بود. تنها اندیشه هاى تیز هستند که توان دستیابى به رازهاى هستى و شناخت نشانه هاى الهى در زمان ها و مکان هاى گوناگون را دارند. خداوند متعال مى فرماید:  
(انّ فى خلق السموات والأرض واختلاف اللیل والنهار لآیات لأولى الألباب2/ مسلماً در آفرینش آسمان ها و زمین و در پى یکدیگر آمدن شب و روز براى خردمندان نشانه هایى [قانع کننده] است.) تنها اندیشه هاى تیز, حق را از باطل باز مى شناسند و حقایق وحى را از بافته هاى هوس و گمراه پردازى تشخیص مى دهند. خداوند متعال مى فرماید:  
(أفمن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق کمن هو اعمى انّما یتذکر أولو الألباب3/ آیا کسى که مى داند آنچه از جانب پروردگارت به تو نازل شده, حقیقت دارد, مانند کسى است که کوردل است؟ تنها خردمندانند که عبرت مى گیرند).  
تنها اندیشه هاى تیز هستند که از گذر روزگار, تاریخ درازدامن انسان و داستان عیّاران مصلح و طرّاران فسادگستر, بهره مى گیرند. خداوند مى فرماید: (لقد کان فى قصصهم عبرة لأولى الألباب4/ به راستى در سرگذشت آنان براى خردمندان عبرتى است.)  
نیک فهمى در انجام کارها, دقت در حکم بر افراد و موضوعات; آگاهى به مقدمات و نتایج جز بر دارندگان خرد ژرف و برخورداران از نعمت هاى درخشان میسور نیست. خداوند مى فرماید:  
(یؤتى الحکمة من یشاء ومن یؤت الحکمة فقد اوتى خیرا کثیرا و ما یذکّر الاّ اولو الألباب5/ [خدا] به هر کس که بخواهد حکمت مى بخشد, و به هر کس حکمت داده شود, بى شک به او خیرى فراوان داده شده است; و جز خردمندان کسى پند نمى گیرد.)  
پرورش خرد, پردازش استعداد و گشودن ملکات انسانى کار ساده اى نیست. گذراندن دوره هاى آموزشى مدارس, سپرى کردن تجربه هاى زندگى, دستیابى به اندیشه هاى دوردست, افزودن ناشناخته ها به شناخته ها و نگاه دوباره از روى آشنایى و همدلانه ـ نه خشک و آشفته ـ بر آن انداختن و گردش در آفاق عوامل مادى و ادبى, از جمله ابزار پیشبرد عقل انسانى است و همه اینها پس از برخوردارى از عقل سلیم خدادادى براى شناخت آن ذات مقدس و ایمان نیک به وى و بهره گرفتن از دین اوست.)6  
2. روح شاعرى  
غزالى گرچه شعر به معناى کلام موزون قافیه دار نسرود, امّا از روح شاعرى و هنرى برخوردار بود و با این روح با هر آنچه که در اطرافش بود, برخورد مى کرد. در هر گیاهى که از زمین مى رویید و یا ستاره اى که در آسمان مى درخشید, جانى توحیدى و زبانى تسبیح گو مى دید.  
بسیارى از سخنان وى ظاهرش نثر است, ولى روح آن روح شعرى است. وى بر این اعتقاد بود که بجز کسى که روح شاعرى دارد, نمى تواند به درستى به اسلام خدمت کند. هر کسى آثار شیخ غزالى را بخواند, یقین مى کند که وى ادیبى بزرگ و ممتاز و داراى ذوقى خاص و شیوه اى منحصر به فرد است. از کسى پیروى نمى کرد و وابسته به مکتب ادبى خاصى نبود. وى دوست نداشت در اندیشه, دانش و ادب جز به مکتب رسول اللّه منتسب گردد. اگر سرنوشت وى را به حوزه ادب منحصر مى کرد, از بزرگ ترین ادیبان جهان عرب مى شد و نامش از بسیارى از آوازه داران ادبیات عرب فراتر مى رفت.  
3. معنویّت جوشان  
از ویژگى ها و توانایى هاى روشن غزالى, روحانیت سرشار و جوشان بود. این نکته بویژه براى کسانى ضرورى است که براى مردم از خداوند جلیل سخن مى گویند و آنان را به همزیستى با خدا و هدایت قرآن کریم و رسول عظیم الشأن فرا مى خوانند.  
این معنویت سرشار, تنها یک سرچشمه بى نظیر و یگانه دارد و آن هم شناخت خدا, ایمان به او, یقین به دیدار و حساب و عقاب او و حضور قیامت را فرا روى دیدن است.  
غزالى در میانه عقل و دل  
غزالى خرد را مى ستود و فکر و منطق را ارج مى نهاد و بر بى خردان و ناآگاهانى که دین را بسان بار حماقت و نادانى بر دوش مى کشیدند, یورش مى برد و بر آنانى که مى اندیشیدند بیش ترین بهشتیان, نادانان هستند ـ در حالى که قرآن بهشتیان را از خردمندان مى شمارد ـ ریشخند مى زد.  
افزودن جنبه هاى الهى بر دانش توحید  
غزالى بر این باور بود که فرهنگ دینى در دل مسلمان تنها با تقویت جنبه ایمانى آن از قبیل خشیت, امید, صبر, شکر, عشق و دیگر ویژگى هاى اخلاقى ـ که ایمان بدون آنها هیچ است ـ کمال خواهد یافت. به همین خاطر بود که وارد بحث هاى اعتقادى شد و میدان را براى نویسندگان صوفى مسلک خالى نگذاشت تا ایمان را مرحله اى از طریقت شمارند, یا واعظانى که ایمان را ظرایف دل به حساب آورند; در حالى که ایمان بنابر اعتقاد شیخ غزالى جایگاه نخست را در اعتقادات دارد و بدون آن دینى وجود ندارد.  
غزالى مرد قرآن  
غزالى انسانى قرآنى بود. همواره با قرآن بود, آن را مى خواند, در آن مى اندیشید و در مضمون آیه هایش درنگ مى کرد. از کودکى قرآن را خوب حفظ کرده بود. به ندرت در آیه یا کلمه اى اشتباه مى کرد یا آیه اى با آیه دیگر بر وى مشتبه مى گشت. در دل شب, صبحگاهان و شامگاهان قرآن مى خواند. در خواندن قرآن یا مراجعه به آن نیاز به قرآن پیدا نمى کرد, زیرا قرآن در سینه اش بود. حضور دائمى معانى و معارف قرآنى نزد او, برایش باغى با میوه هاى گوناگون مهیّا ساخته بود.  
خواننده آثار شیخ, شیوه استدلالى وى به آیات قرآنى, استنباط معناهاى تازه و به کارگیرى آن در مبارزه با ظلم و جهل, فساد و دیکتاتورى را در همه آنها مى یابد. البته در این راه حس ادبى جوشان و قدرت تعبیر زنده وى کمک کار او بود.  
پژوهش هاى قرآنى شیخ  
غزالى در زمینه پژوهش هاى قرآنى محض آثارى دارد از قبیل نظرات فى القرآن که در آن با شیوه اى نو از برخى علوم قرآنى سخن مى گوید و در المحاور الخمسة للقرآن الکریم که از آثار اخیر وى است, از پنج محور اساسى که سُوَر و آیه هاى قرآن بر آن مى چرخند, سخن مى گوید. این محورها عبارتند از: خداى واحد, هستى که بر خالق خود دلالت مى کند, داستان هاى قرآنى, برانگیختن و جزادهى, تربیت و قانون.  
از تحقیقات دیگر وى در زمینه قرآن کتاب التفسیر الموضوعى للقرآن است. در این کتاب از وحدت موضوعى هر کدام از سوره هاى قرآن بحث مى کند و مى کوشد آغاز و انجام سوره ها را به هم ربط دهد و موضوع هاى اصلى و فرعى را به هم گره زند و وابستگى هاى ظریفى که آنها را به هم متّصل مى کند, بنمایاند. وى در این زمینه نظریه هاى شایان توجّه دارد.  
بایستگى رویکرد به قرآن  
شیخ در جایى ضرورت توجّه به قرآن و پیش داشت آن بر همه چیز را مورد تأکید قرار مى دهد و مى گوید (چیزى که فکر مى کنم لازم است گوشزد گردد; ضرورت توجّه کامل به خود قرآن است. افرادى توجه به کتاب هاى حدیثى را پیشه ساخته و قرآن را فراموش کرده اند. در نتیجه افکارى ناهم آهنگ پیدا کرده اند: در جایى که باید کوتاه بیایند به درازنویسى مى پردازند و آنجا که به بسط نیاز است به اختصار برگزار مى کنند. به هنگام صلح آتشین مى شوند و در بحبوحه انقلاب با خونسردى کنار مى کشند! آشنایى با معانى و اهداف قرآن, احاطه کلى به رسالت اسلامى را به انسان هدیه مى کند و اهم و مهمّ تعالیم موجود را روشن مى سازد و بر به کارگیرى سنت ها در جاى درست آن کمک مى رساند. انسان مرتبط با قرآن در نگاه به هستى دقیق مى شود و به پیدایش و زوال تمدّن ها, آگاه تر مى گردد. با اندیشه اى درخشان به اسماء حسناى الهى و صفات علیاى ذات ربوبى مى نگرد و حضور قیامت را دائم مى داند. نوعى پیوستگى با اخلاق و سلوک و ایمان مى یابد و همه اینها ارتباطى به هم دارند که هیچ بندى از آن از دیگرى جدا نمى شود. آن گاه که سنت صحیح به عنوان مفسر قرآن و تکمیل کننده هدایت, بر آن افزوده شود, کمال انسانى دست مى دهد.  
غزالى و سنّت پیامبر(ص)  
قرآن نخستین سرچشمه افکار اصلاحى ـ تبلیغى شیخ غزالى بود و سنتِ پیامبر, سرچشمه دوم. وى سنت را چونان شرح نظرى و تجربه عملى براى فهم قرآن, ضرورى مى دانست و به سیره به اعتبار جنبه عملى سنت توجّه ویژه داشت. چون خداوند پیامبرش را (اسوه حسنه) قرار داده است و در واقع پیامبر تجسّم خارجى اسلام و قرآنِ زنده اى بود که مردم او را در موقعیت و مکان هاى گوناگون مى دیدند و با دست هایشان لمس مى کردند و خاص و عام از او درس مى گرفتند. غزالى کتاب ارزشمند فقه السیرة را در این ارتباط نگاشت.  
جنجال (کتاب السنّه) غزالى در میان فقیهان و محدثان  
این کتاب که دشمنى هاى فراوانى برانگیخت و قلم هاى تند و پرحرارتى را براى ردّیه نویسى به کار انداخت, در واقع به انگیزه دفاع از سنّت در برابر عقل گرایان نوشته شده بود; گرچه موجب رد پاره اى از احادیث موجود در صحاح گشت که به نظر نویسنده با منطق عقل, منطق علم و منطق دین مخالف بود. محدثان خود نیز با اصل موضوع همگام هستند و تنها با تطبیق آن با مصادیق, مخالفند.  
انکار یک, دو یا سه حدیث از احادیث صحاح به مفهوم انکار سنت به عنوان اصل و مصدر دوم پس از قرآن نیست. زیرا اگر چنین باشد, پیشوایان بزرگى چون ابوحنیفه و مالک از زمره اهل حدیث خارج خواهند شد, زیرا آنان نیز احادیث صحیحى را در باب عبادات و معاملات ـ که از نظر آنان صحیح نبود ـ رد کرده اند. حتى عایشه نیز از آن جمع خارج خواهد شد, زیرا وى برخى از احادیثى را که اصحاب پیامبر(ص) خود از آن حضرت شنیده بودند, به اعتبار آنکه از نظر وى مخالف قرآن بود, رد کرد و آنان را به نادرست شنیدن و یا نادرست حفظ کردن متّهم ساخت.  
واقعیّت آن است که محتواى کتاب شیخ, افکار جدید وى نیست, بلکه اندیشه هایى است که در کتاب هاى گوناگون وى پراکنده بود. شیخ با گردآورى آن نظریات و افزودن برخى اندیشه هاى جدید و با تعابیر تند, موجب جنجال شد.  
رابطه سنت و قرآن  
غزالى پیشتر در کتاب فقه السیرة به این موضوع پرداخته و رابطه آن دو را تبیین کرده است. وى تأکید کرده که قرآن قانون اسلام و سنت, تطبیق آن با خارج است. مسلمان به اعتبار وظیفه اش در ارتباط با حفظ حرمت قرآن, موظف به احترام این تطبیق است و خداوند امر و نهى پیامبر را از همین رو مطاع خواسته است. چرا که امر و نهى وى از خود او نیست, بلکه به دستور خداوند است. اطاعت از او اطاعت از خداست و کرنش کورکورانه از یک فرد عادى نیست; خداوند مى فرماید: (من یطع الرسول فقد اطاع اللّه ومن تولّى فما ارسلناک علیهم حفیظاً7/ هرکس از پیامبر فرمان بَرَد, در حقیقت, خدا را فرمان برده; و هرکس روى گردان شود, ما تو را بر ایشان نگهبان نفرستادیم.)8  
بهترین کتابى که شیخ غزالى در آن, رابطه سنت و قرآن و جایگاه آن در ارتباط با قرآن را بیان کرده است لیس من الأسلام است. وى در آنجا مى گوید: قرآن نسبت به سنت همچون تنه نسبت به شاخ و برگ و میوه است. قرآن اصول اسلام را در بر دارد و طرح کلّى که خداوند براى زندگى بندگانش ریخته, جهت فکرى و راه هاى رفتارى که براى آنان در نظر گرفته است, فهم قرآن جز از طریق سنت به دست نمى آید و سنت نیز جز از راه شناخت مناسبت هاى حکیمانه اى که پیامبر بر آن اساس راهنمایى کرده است, حاصل نمى شود. شیخ در نهایت به این نتیجه مى رسد که سنّتى معارض حکم قرآنى وجود ندارد و محال است حدیثى یافت شود که با قواعد کلّى قرآنى و یا حکم خاصى از آن معارض باشد.  
به هنگام استدلال, حدیث واحد به طور مستقل در نظر گرفته نمى شود, بلکه لازم است احادیثى که در یک موضوع وارد شده است, در نظر گرفته شود و به تأییدهایى که از قرآن به دست مى آید, ضمیمه گردد. از این رو ارتباط نباید هیچ گاه از نظر دور باشد.  
سنت حق است  
شیخ در کتاب یاد شده زیر این عنوان تأکید مى کند که اگر رسول خدا به چیزى دستور داده باشد, اطاعتش واجب است و این اطاعت, اطاعت از خداست و هیچ مسلمانى بر خود روا نمى بیند که از دستور پیامبر سرپیچى کند. مسلمانان در پیروى از سنت به عنوان منبع دوم پس از قرآن کریم اتفاق نظر دارند; امّا سنّت وارده از پیامبر به اعتبار ثبوت و دلالت با هم فرق دارد که این جا محل ذکر آن نیست. براى شناخت سنت, قوانین عقلى خوبى در نظر گرفته اند که مضامین سنت را با آن قواعد بررسى مى کنند. ناقد تیزبین لازم است درباره متن و سند حدیث بر پایه ابزار علمى سخن بگوید و یا آن را رد کند. نفى حدیث بطور کلى و با تکیه بر این که قرآن همه چیز را در بر دارد, بدعت خطرناکى است; زیرا خداوند براى تبیین و توضیح قرآن, سنت عملى را براى پیامبرش وانهاده است. همان گونه که قرآن به تواتر ثابت شده است, این نکته نیز به تواتر ثابت شده است و نمى توان آن را انکار کرد.  
چگونه مى توانیم نماز بخوانیم, روزه بگیریم, حج انجام دهیم, زکات بپردازیم اقامه حدود کنیم, در حالى که تفصیل همه این ها از سنت به دست مى آید؟ انکار سنّت عملیّه متواتر, خروج از اسلام است و انکار سنت هاى غیر متواتر, بر پایه هوس, گناهى بدفرجام است.  
شیخ غزالى یادآور مى شود که سخنانِ پاره اى از منکران سنّت را پى گیرى کرده و نکته قابل احترام علمى در نزد اکثر آنان نیافته است. بنابراین هدف از طعن و یا اعتراض گستره اى در سند و متن احادیث ـ چنان که پاره اى چنین مى کنند ـ ساقط کردن یک حدیث به خصوص نیست, بلکه از بین بردن کل سنّت است و ایجاد تردید و بى اعتبارى در احکام به دست آمده از سنت. این کار علاوه بر کوچک شمردن یک حقیقت, اسلام را نیز در معرض تباهى قرار مى دهد. کتب سنّت از استوارترین اسناد تاریخى است که در دنیا شناخته شده اند.  
در عین حال, شیخ قاعده اى مهمّ و اساسى, براى برخورد با سنت ارائه مى دهد. وى بر این باور است که درستى حدیث تنها از راه عدالت راویان آن به دست نمى آید, بلکه از انسجام و هماهنگى متن حدیث با حقایق یقینى دین نیز حاصل مى شود و احادیث شاذّ و نااستوار از دایره حدیث خارج مى گردد. با این حال حکم به بطلان حدیثى با وجود سند صحیح, نباید بر پایه هواى نفس باشد; بلکه باید براساس قواعد فنّى دقیق صورت گیرد. بیش ترین ضربه اى که به سنت وارد شده است, از سوى پاره اى کوتاه بینان بود و حدیثى را که باید در شرایط معیّنى مورد عمل قرار دهند, از راه تعمیم و اطلاق از محل خود خارج ساخته اند.9  
غزالى و فقه  
بینش فقهى غزالى:  
از احکام فقهى شیخ غزالى در زمینه هاى گوناگون, پیداست که وى در فقه خود, از رأى و هوى سخن نمى گوید, بلکه این سخنان بر پایه اصول و مستنداتى است که در استنباط و اجتهاد به آن تکیه دارد. این مستندات عبارتند از:  
1. کتاب و سنّت  
نخستین مبنا, نصّ معصوم است که به وحى الهى رسیده و در قرآن و سنت نمود یافته است. قرآن اصل اصول و منبع نخستین است که ثبوتش قطعى و تواترش یقینى است و سنت نیز تبیین نظرى و تطبیق عملى آن محسوب مى شود و از آنجا که بیان (روشنگر) هیچ چیز نباید متناقض آن باشد, وى هر سنتى را که با قرآن تناقض داشت, رد مى کرد و در پى تأویل آن خود را به رنج و زحمت نمى افکند.  
2. مصالح همخوان با نص  
شیخ غزالى مصالح مرسله را مى پذیرفت و در صورت وجود شروط معتبر شرعى, به آن اعتبار مى داد. نخستین شرط آن بود که با نص صحیح و صریح مخالف نباشد. بنا به قول شیخ غزالى (فقه صحیح, فقهى است که در جاى فقدان نص, مصلحت را بشناسیم در فهم آن تلاش کنیم و براى رضاى خدا و مصلحت امّت در تحقّق آن بکوشیم. باید توجّه داشت که با کنار گذاشتن نصّ, توان حفظ مصلحت نیز به ضعف مى گراید, چرا که تنها به هنگام اجرایِ دستور الهى رشد و برکت مى یابد. در زمینه مصالح مرسله سیاستمداران مسلمان مى توانند کارهاى فراوانى براى جامعه خود انجام دهند, مشروط بر آن که با نصّ معارض نباشد; زیرا نصوص محور و پایگاه مصالح عامه است; گرچه در مواردى مورد غفلت قرار گرفته اند.)10  
3. احترام بى تعصب مذاهب فقهى  
فقه غزالى بر پایه احترام به همه مذاهب فقهى ـ پیرودار و بى پیرو ـ بدون هر گونه تعصب به یکى از آنها و یا همه آنها بنا شده است. وى پیشواى مذاهب را از قله هاى بلند راسخان در علم, پرواپیشگى, پیروى حق و شجاعت رأى مى داند و این عقیده نوآموزان دانش را رد مى کند که بر آنان در اجتهاد خرده مى گیرند و خود را همپاى آنان مى شمارند و مى گویند آنان نیز افرادى چون ما بودند. شیخ غزالى دو شیوه مشهور در تاریخ فقه اسلام; مکتب اخبار و مکتب رأى را محترم مى شمارد و معتقد است که مکتب مأثور, رأى و به کارگیرى خِرَد در فهم نص و قیاس بر آن را, به کلّى فراموش نکرده است, چنان که مکتب رأى, اخبار و سنن و روایات را کاملاً کنار نگذاشته است.  
شیخ در بسیارى موارد تمایل به استنباطات مکتب رأى را که با تکیه بر عمومات و ظواهر قرآن استنباط شده است, نشان مى داد; از قبیل وجوب زکات در همه کشت ها و میوه هاى خوردنى و غیر خوردنى ـ نظرى که قاضى ابوبکر بن عربى مفتى مالکیان در زمان خود, ارائه کرده بود.  
شیخ غزالى مکتب جدید و مشهورى را که در قرن هفتم و هشتم توسط ابن تیمیه و شاگردانش به وجود آمد و به مدرسه (موازنه و ترجیح) نام گرفت, مى ستود و مى گفت: (این شیوه, هم اخبار را مورد توجّه قرار مى دهد و هم رویکردهاى حکیمانه و مصالحى را که زیربناى شرع است لحاظ مى کند و به تعبیرى رأى و اثر را با هم در نظر مى گیرد, گرچه طرفدارى آن از اثر آشکارتر و دفاعش از آن زلال تر و پرتوان تر است.  
وى, آراى ابن تیمیه را در مسایل طلاق مبنى بر عدم تحقق سه طلاق با یک لفظ و نیز طلاق بدعى و امثال آن را دوست تر مى داشت و آن را متقن تر و براى حراست از کیان خانواده مناسب تر مى دانست.  
اسلام, همه اندیشمندان گذشته و معاصر را به وجود آورده است و چنین نیست که آنان اسلام را به وجود آورده باشند. منابع اسلامى به خاطر آن که از جانب خداست, خطاناپذیر است, ولى برداشت ها و پژوهش هاى پیرامون آن به اعتبار آنکه بشرى است, بى ایراد نیست. شیخ در بسیارى از کتاب هایش تأکید مى کند که بهره گیرى از هر فقیه مخلصِ تیزهوشى به روند علمى مان کمک مى کند و هیچ گاه به آن زیان نمى رساند. از این رو ضرورى است طرفدارى یا کینه توزى نسبت به اشخاص را کنار بگذاریم.  
4. فقه در خدمت تبلیغ  
از جمله آراى شیخ درباره فقه, این است که فقه باید در خدمت دعوت به اسلام قرار گیرد و نباید به فتاوى جزئى که موجب دورى نامسلمانان از پذیرش اسلام مى گردد, یا مانع توبه گناه کاران و هدایت مسلمانان فرارى از دین مى شود, اعتنا کرد. از این رو, وى پیروى کورکورانه و بى چون و چرا از پیشوایان مکاتب فقهى بویژه از سوى عالمان را نمى پذیرفت, بلکه بر آنان لازم مى دانست کمبودهاى علمى و فرهنگى خود را برطرف کنند تا به درجه اى راه یابند که بتوانند درباره آرا و نظرات گذشتگان بیندیشند و اقوال شایسته را برگزینند و براى عصر و محیط خود اجتهاد کنند, همان گونه که گذشتگان براى زمان و جامعه خود اجتهاد مى کردند.  
شیخ غزالى معتقد بود فقیه امروزى باید بر میراث علمى دانشوران پیشین در دوره هاى گوناگون اسلامى, در سایه قواعد قرآنى و روایى و اهداف و کلیّات قطعى اسلامى, نگاهى دوباره بیندازد و آرایى را برگزیند و یا بر کنارى نهد; زیرا گرچه متون خطاناپذیر هستند, ولى برداشت و تفسیر افراد از آن نصوص مطلق و خطاناپذیر نیست.  
شیخ غزالى تلاش براى رفع اختلاف فقهى و گردآورى مردم بر محور یک رأى را ـ که قهراً آن هم رأى عده اى خاص است ـ با آن که اختلاف و عوامل آن, از روزگار اصحاب پیامبر(ص) بلکه حتى از زمان خود رسول اللّه(ص) وجود داشت, کارى درست نمى شمرد; زیرا این قبیل تلاش ها به جاى وحدت رأى به اختلاف دامن مى زد. از سوى دیگر, بزرگ شمردن اختلاف ها و سرگرم کردن مردم با آن و بدگویى بر مخالفان را نیز به شدّت رد مى کرد و مى گفت: (عقاید, عبادت هاى اصلى و روش هاى عملى آن ها همه از راه تواتر قطعى به ما رسیده است و اصول دین و ارکان عبادات و قوانین رفتار بدون ابهام و اختلاف است. و اختلاف ها در مسایل درجه دوم است که جز کم خردان آن را بزرگ نمى کنند.  
  
غزالى … احیاگر مصلح  
غزالى احیاگر:  
ابوداوود در سنن و حاکم در مستدرک به نقل از ابى هریره, از قول پیامبر(ص) نقل مى کند که آن حضرت فرمود: (خداوند در آغاز هر سده کسى را براى تجدید دین از بین امّت برمى انگیزد.)  
پژوهشگران روند نهضت اسلامى بى تردید شیخ غزالى را یکى از پایه هاى اصلى حرکت اسلامى در سده چهاردهم هجرى قمرى مى دانند. اصلاحى که غزالى بدان باور دارد و در آثار قلمى و سخنرانى هایش بدان فرا مى خواند, بر عناصرى چند بنیان نهاده شده است:  
1. بازآفرینى ایمان و پیرایش جان  
نخستین عنصر اصلاح, دعوت به ایمان و تزکیه نفس است. این عنصر در سرتاسر آثار و سخنرانى هاى غزالى خود را نشان مى دهد. وى کاملاً بر این امر آگاهى داشت که ایمان و تزکیه نفس هدف اساسى دین و شرط لازم براى هر اصلاح واقعى است.  
در مقدمه کتاب علل و ادویه مى نویسد: (ما معمولاً خواستار اجراى شرایعى هستیم که جامعه را از زشتى ها باز مى دارد و تبه کاران را مى ترساند, امّا پیش از آن, لازم است به استوارى باورهایى بپردازیم که انسان را به خدا مى پیوندد و ارتباط با خدا و ترس و امید به او را به وجود مى آورد. من درباره سرکشان در برابر قانون, نیرنگ بازان اقتصادى, خود بزرگ بینان به وقت بى نیازى, فرصت طلبان تباهگر جامعه و خانواده اندیشیده ام و انگیزه اى جز تهى بودن دل آنان از خدا و دور بودن از درک عظمت و مراقبت الهى ـ در عین زمزمه کلماتى از دین و قرآن ـ ندیده ام. پیامبر اسلام(ص) تمدنى به وجود آورد که هدف نهایى از وجود انسانى را تحقق بخشید و در این راه, زادراهش چیزى بود که از وحى مى گرفت و هدایتى بود که به وحى الهام مى شد. او تواناترین پیشینیان و پسینیان در تصحیح مسیر انسان از راه به کارگیرى توان هاى اصلى نهفته در نهاد انسانى بود. ما نیز در این راه گام برمى داریم و از میراث آن حضرت بهره مى گیریم. من علاقه مندم, مؤمنان آگاه باشند. زندگى در راه خدا هم چون جهاد در راه او تلاشى ارزشمند است و سستى در فراچنگ آوردن دنیا, سستى در یارى بر دین را در پى دارد. آن که دارد و مى بخشد, بهتر از آنى است که چون ندارد نمى بخشد.  
نیازمندى به تصوّف سالم  
در عین بنیان گذارى اسلام بر خرد و استقبال از فکر نیکو و پژوهش اصیل و ترغیب بر ارتباط مادى و معنوى در عمل و فکر با هستى; اسلام دینى است که استوارترین علاقه با دل بیدار و احساس جوشان را برقرار مى کند, ایمان را در عین نگرشى استوار و درست, عاطفه اى سرشار از عشق و نیکى مى داند. شیخ غزالى در کتاب رکائز الأیمان بین العقل والقلب زیر عنوان فوق مى نویسد:  
(اسلامِ کامل صرفاً یک نظریه علمى, اقتصادى یا اندیشه اى (گرچه از نظر تصوّر و استدلال درست, امّا) بریده از خدا نیست. بلکه معناى وسیع و بال گسترى است که مفهوم عشق از همه سوى آن مى درخشد. در گرو خدا, همگام آثار الهى در هستى, عاشق نیکى و دشمن زشتى است. با هر خوبى همراه و از هر بدى رویگردان است… جدایى بین روشن اندیشى و ره یابى دل ناممکن است… دین حق, شفابخش هر بیمارى است که خردى راست و نهادى زنده دارد.  
پرسشى که در پى پاسخ گویى آن هستیم, این است که این سان دیندارى را چگونه پى ریزى کنیم و چه سان در دل ها درک جلال الهى و کرنش در برابر بزرگى او را بپرورانیم؟ چگونه یقین تُنک را ژرفا بخشیم و چه سان شناخت خدا را به احساسى شیرین تبدیل کنیم که دل ها را نرم کند و درون را از کدورت بزداید؟ چگونه انسان را دلداده خدا کنیم تا با انگیزه دلدادگى فرمانش برد و براى خاطرخواهى او سر از پا نشناسد؟ چه سان اندیشه از ذات او را در دلش افکنیم تا از نافرمانى او هراسان شود و عصیان خدا دلش را به درد آورد؟ دیده او را تجلى گاه قدرت خدا کنیم تا در هر حرکت و سکون در طول زمان و مکان اسماى الهى را نظاره گر باشد؟ جز با پاسخ صحیح به این پرسش ها, ایمان کامل نمى گردد و دین سودمند نمى شود.)  
شیخ پس از طرح آنچه فقیهان, صوفیان و متکلمان در شرح حقایق اسلام و توضیح آن گفته اند و با اشاره به ویژگى ها و کاستى هاى هر کدام, مى نویسد: (عناوین براى من مهمّ نیست, امّا اصل موضوع اهمیّت دارد. براى من مهم آن است که راهى براى پرورش جان ها بر پایه تقوا و انس با یاد خدا; پیدا کنیم و چگونگى آماده شدن براى رهبرى آگاهانه, علاقه مندانه و با چهره اى خندان را بیاموزیم.11  
2. آزادى و مبارزه با استبداد سیاسى  
درگیرى با فساد سیاسى  
شیخ در کتاب هموم داعیه از فساد سیاسى چنین مى گوید:  
(فساد سیاسى بیمارى کهنه اى در تاریخ ماست. همواره سردمدارانى بودند که بین خود و جامعه کانال هاى عمیق کنده اند…, از هواهاى سرکش و شهوت هاى افسار گسیخته برخوردار بودند…, دین الهى و دنیاى مردم را پروا نمى داشتند… و در عین حال زمان درازى زندگى کردند. با این گرفتارى ها گروهى از منسوبان به اسلام, از حاکم اسلامى تصویرى ارائه مى دهند که نهایت نفرت زایى را دارد. آنها مى گویند: حاکم مى تواند نظر اکثریت یا اقلیّت و یا رأى خودش را برگزیند… آیا شورایى که اسلام پیشنهاد کرده, همین است؟ بنابراین استبداد چیست؟ فقه حکومتى جامعه ما باید سایه حَجّاج, عبیداللّه بن زیاد; بعضى پادشاهان عباسى و پاره اى سلاطین عثمانى را از سر خود دور کند.  
معروف آن است که پیامبر اکرم(ص) شورا را محترم مى شمرد و در آن جایى که وحى وجود نداشت, نظر شورا را مى پذیرفت… و حق همین است که در صورت فقدان نصّ, شوراى امّت مصدر قدرت جامعه باشد. براى من جاى تأسف است که گاه افرادى که خردى کودکانه دارند و یا از توانى برخوردارند که آن را در راه به دست آوردن دنیا و از دست نهادن آخرت به کار مى گیرند; درباره چگونگى تشکیل حکومت سخن مى گویند; در حالى که اصلاح حاکمیّت و ابزار آن نیازمند فقیهانى پرواپیشه و تیزهوش است.)  
شیخ غزالى از بین رفتن آزادى را نتیجه عقب ماندگى, و عقب ماندگى کنونى را زاییده استبداد مى دانست.  
3. عدالت اجتماعى  
ظلم اجتماعى اوّلین موضوعى بود که توجّه غزالى را به خود جلب کرد و فکر و ذکر او را مشغول ساخت. غزالى در محیطى بزرگ شد که آثار ظلم را نمایان مى دید. همدستان صاحبان اموال و املاک, به کشاورزان زحمتکش زور مى گفتند, ستم اربابان شکم برآمده اى که روز به روز از گوشت و خون محرومان و رنج دیدگان بزرگ و بزرگ تر مى شد. او اختلاف فاحش زندگى در مصر و کشورهاى تحت ستم سیاسى و اجتماعى همگون را مى دید. انسان هایى که بسیار تلاش مى کنند و هیچ به دست نمى آورند. چه بسا انسانى را مى دیدى که همه عمرش را صرف آن مى کرد تا از دل خاک, گل و ریحان به دست آورد و خود و اهل خانه اش را در رنج مى افکند تا نعمت نهفته در دل زمین را بیرون بکشد و حاصل آن را با خون خود عجین کند و در نهایت نیز خود از آن محروم باشد.  
غزالى با جان, دل و اندیشه اش با طبقه هاى رنج کشیده همگام بود و آنان را محبوب ترین طبقه به خدا و شایسته ترین آنان به زندگى شرافت مندانه و سزاوارترین آنان براى آینده درخشان… مى دانست. اسلام این طبقه را بزرگ داشته و در راه توسعه دایره زندگى آنان کوشیده تا رفاه همه افراد را فراگیرد و بیکارى بین آنان نماند. اسلام, پیامبران را کارگرانى در نظر گرفته که از دسترنج خود مى خورند و بدترین افراد را بیکاران; طمع کاران بى تلاش; برخورداران به ناحق و آنانى دانسته است که بر افزون طلبى براى تنگ کردن عرصه بر دیگران مى کوشند.  
از این رهگذر بود که اولین آثار شیخ غزالى درباره اسلام و شرایط اقتصادى; اسلام و راه هاى اشتراکى; و اسلام متّهم از سوى کمونیست ها و سرمایه داران بود.  
4. آزادى خواهى و مقاومت در برابر استبداد سیاسى  
قصّه شیخ غزالى در خصوص مقاومت علیه استبداد و تسلط زورمداران و جباران, داستانى درازدامن و پرجوش وخروش است. از جمله اوّلین کتاب هاى وى (سلام و استبداد سیاسى), مجموعه سخنرانى هاى وى در زندان طور در سال 1949م. است.  
شیخ در کتاب هاى گوناگون و در قالب هاى مختلف به این موضوع پرداخته است; چرا که این موضوع یکى از پایه هاى اصلى اندیشه اصلاحى, تبلیغى و فقه سیاسى وى است.  
بزرگداشت آزادگى و ارج نهادن به ارزش آن در زندگى از سوى شیخ و تأثر او از فقدان آن را مى توان از این فهمید که وى رمز عقب ماندگى مصر را تسلط استبداد و از بین رفتن آزادى مى دانست و مى نوشت: (ساخت هواپیما در مصر و هند در یک سال آغاز شد, چنان که پژوهش هاى اتمى تقریباً هم زمان شروع گشت و دانشوران دو کشور با بهره گیرى از پیشرفت هاى اروپاییان, به انجام آن همّت ورزیدند. بعد از ربع قرن هند به تولید هواپیماى هندى و ساخت موشک هاى اتمى دست یافت, ولى در مصر پس از چند سال, کارخانه ساخت هواپیما متوقف و کار در بخش انرژى اتمى تعطیل گشت و تاکنون نتوانستیم گامى جلو برداریم. علّت این سستى چیست؟ آیا هوش هندى از خرد مصرى برتر است; سخنى که پیشینیان و معاصران نگفته اند؟! در واقع علّت آن وجود آزادى در هند است که زمینه لازم را در اختیار هر صاحب کفایتى گذاشت تا کار کند و موفق گردد. نظام دمکراسى موجود رقابتى به وجود آورد که هیچ مانعى پیش پاى اندیشوران نبود و آنان توانستند در دایره تشویق و تشجیع موجود به خدمت گذارى جامعه بپردازند و به بالا بردن شأن مردمشان مباهات کنند.  
(حاکمیّت یک زن\* ـ با داشتن شورایى دقیق ـ به خدا نزدیک تر و بر مردم دل سوزتر از سلطه زورگویى\* است که از دماغ فیل افتاده و بر این باور است همه چیز را مى داند, در حالى که هیچ نمى داند.)12  
5. آزادى زن و خانواده  
زنان, نیم و بلکه نیمه بیشتر جامعه بشرى را تشکیل مى دهند. زندگى بشر بر وجود دو جنس قوام دارد. بنابراین باید هر دو براساس فطرت الهى و راهنمایى وحیانى گام بردارند. جاهلیّت به شیوه هاى گوناگون بر زن ستم روا داشت, ولى اسلام او را از ظلم و تاریکى نجات داد و ارزش واقعى اش را به وى برگرداند. با این حال به رغم روشنى آموزش هاى قرآنى و تعالیم پیامبر, مسلمانان نیز در روزگار عقب ماندگى به زن ستم روا داشتند و بسیارى از حقوق وى را ضایع کردند. وى را در خانه زندانى ساختند و او را نسبت به دین و دنیا ناآگاه بار آوردند. بسیارى از پدران در حق دختران ظلم نمودند و جامعه نیز بر آن صحّه گذاشت. این وضع ناگوار زن مسلمان, شیخ غزالى را به خشم آورد و به مبارزه علیه آن واداشت. وى در این اندیشه بود که زن را از دو نوع تقلید وارداتى نجات بدهد: 1. تقلید به جاى مانده از دوران انحطاط تمدن اسلامى, 2. تقلید وارده به همراه مبارزه فکرى و فرهنگى استعمار غربى.  
یارى زن به نام اسلام  
وقتى به غزالیِ مبلّغ; مصلح; مفسّر و یا فقیه مى نگریم, وى را در همه زمینه هاى انسانى در حق زن و دفاع از او فردى با انصاف مى یابیم.  
وى با زندانى ساختن زن در چهارچوب خانه به گونه اى که نه او مردى را ببیند و نه مردى او را ببیند, مخالف بود و انتساب این نگرش را به شرع اسلام دروغ مى دانست و مى گفت: (فتوایى بین پاره اى مسلمانان شایع است و در میان دشمنان اسلام نیز نقل مى شود, مبنى بر اینکه اسلام بین دو جنس, دیوارى بلند کشیده است به گونه اى که همدیگر را نبینند و حتى صرف دیدن یکدیگر حرام است. من به قرآن و سنّت متواتر و صحیح مراجعه کرده و این فتوا را شایعه بى اساس بیش نیافتم. یک دیدار عادى بى ایراد است. آنچه که ممنوع است خیره شدن و نگاه رزیلانه اى است که موجب گناه گردد و به همین خاطر اسلام امر به حفاظت از نگاه حرام کرده و این دستور بر زن و مرد به یک مقدار است. اگر به صورت اتفاقى, نگاه بر صحنه اى تحریک آور افتاد, بر مسلمان لازم است نگاه دوباره نیفکند و درون خود را از وسوسه هاى گوناگون و شهوتزا مصون دارد. در خیابان, مسجد و بخش هاى دیگر جامعه بر هر دو جنس اجراى دستورات زیر لازم است: خودنمایى و شهوت انگیزى نکنند; چشم دار و عفیف باشند و تنها به هدف هاى مشروعى که به خاطر آن از خانه خارج شده اند, بپردازند. در زندگى نسل اوّل مسلمانان اوضاع به همین شکل بود. زن در مسجد دیده مى شد; حتى در پى سپاه به میدان جنگ مى رفت و در تمام این حوزه ها پرده اى از آداب اسلامى بر آن حاکم بود.  
گاه اندیشه هایى بیمار پیدا مى شود که شیفته سخنان علیل هستند و احکام اسلامى را بر آن پایه ها بنا مى کنند, در حالى که اسلام ناب از این نوع کجروى ها بیزار است.  
روا نیست بگذاریم کوته فکران بر دین ما تهمت زنند و بیمارى هایى که در دل دارند, به مردم منتقل کنند)13 شیخ غزالى بر این باور است که مسلمانان در روزگار عقب افتادگى بر زن ستم روا داشتند و حتى وى را از رفتن به مسجد هم محروم ساختند; با آنکه نماز جماعت نقش شگرفى در جهتدهى رفتار انسانى دارد; بگذریم که در مساجد درس و وعظ هم وجود دارد.  
این وضع از زمان صحابه به وجود آمد. عبداللّه بن عمر حدیثى به این مضمون از پیامبر(ص) خواند که: (مانع از ورود کنیزکان خدا به مسجد نشوید.)14 یکى از پسران وى گفت: (به خدا منعشان مى کنیم, آنان مسجد را دستاویز ساخته اند.) منظورش آن بود که زنان رفتن به نماز را بهانه براى خروج از خانه و ایجاد ریبه کرده اند. عبداللّه عمر گفت: (مى گویم پیامبر(ص) چنین گفت.) پسرش جواب داد: (سوگند به خدا, با این حال منع خواهیم کرد.) عبداللّه گفت: (و من هم به خدا سوگند مى خورم که دیگر با تو حرف نزنم.) و تا زمان مرگ با وى سخن نگفت.15 شیخ غزالى مى گوید: مسلمانان روایت پدر را که صحابى و فقیه بود رها کردند و از فرزندى عاق و جاهل پیروى کردند.  
وى مى گوید: (در سنت صحیح آمده که زن پاسدار خانه و بنابراین نسبت به افراد خانه مسؤول است و شکى نیست که اداره فرزندان به ویژه تغذیه آنان و آماده کردن خانه براى شوهرى که از کار برمى گردد, زن را از مشارکت مرتب در نمازهاى پنج گانه باز مى دارد… و با این حال ما یقین داریم که پیامبر اکرم(ص) یکى از درهاى مسجد را ویژه زن ها ساخت و آنان نماز را در صف هاى پشتى به جا مى آوردند و صفوف ویژه زنان در طول زندگى پیامبر(ص) و خلفا راشدین برقرار بود. هیچ کس آن درها را از بین نبرد. صبح باز و شب بسته مى شد و شرکت آنان در نمازعید و شنیدن خطبه از شعایر اسلام به شمار مى رفت. شکوفایى که اسلام در جهان زنان به وجود آورده بود, کم کم خشکید و نابود شد و حدیث ممانعت زنان از نوشتن, ساخته شد, تا آنان در همان بى سوادى نخستین بمانند. این جاهلیت به حساب چه کسى گذاشته مى شود؟! وقتى که بر نصف جمعیت بشر ناآگاهى و کورى الزامى شود, نسل هاى آینده چه سرنوشتى خواهند داشت؟  
در هیچ حدیث صحیحى چیزى که زنان را از رفتن به مسجد براى نماز منع کند, وجود ندارد… احادیث منع همه بى پایه هستند… چگونه بى پایه نباشند, با آنکه همه دچار ضعف سند هستند و با سنّت عملى متواتر و مشهور معارضند؟  
روزگارى بر مسلمانان گذشت که در آن سنت صحیح مرده بود و این گرفتارى هنوز باقى است و پاره اى از گروه ها که جز روایات متروک و نادرست را باور ندارند, بر آن تعصّب مى ورزند. جلوگیرى از رفتن زن به مسجد در صورتى که خودآرایى کند, قابل قبول است; چون رفتن به مسجد براى نمایش زیورآلات و ایجاد فتنه نیست, بلکه تلاش براى جلب خشنودى خدا و پایه ریزى تقواست. منع زنان از این نوع فتنه ها به توصیه رسول اللّه بوده; وى مى فرمود (به صورت عادى خارج شوید; با لباس هاى عادى و وضع عادى بدون عطر و بخور از خانه خارج شوید.) امّا فتواى کلّى به حرمت ورود زن ها به مسجد, شیوه اى است که ربطى به اسلام ندارد.)16  
5. اصلاح دین  
تصحیح برداشت هاى غلط  
یکى از مهم ترین نمودهاى اصلاح و نوآورى که فکر, قلم و بیان غزالى را به خود مشغول کرده بود, اصلاح تصور غلط مردم از مفاهیم دینى و ارائه نادرست آن بود. یکى از این مفاهیم عبادت است. وى در کتاب مشکلات فى طریق الحیاة الأسلامى) مى نویسد: (وقتى به عبادات مى نگریم, مى بینیم انجام آن در شبانه روز به بیش از نیم ساعت وقت نیاز ندارد و آموزش آن ها نیز جز یک یا دو صفحه نیست. بنابراین فرصت بیشترى در اختیار انسان است تا براى درک زندگى و کشف و به کارگیرى امکانات آن براى خدمت به دین استفاده کند و هر تلاشى که در این باره به کار گرفته شد, شرعاً عمل صالح و تلاشى مبرور نامیده مى شود که در کنار ایمان زمینه ساز دستیابى انسان به رضاى الهى است.  
خداوند مى فرماید: (فمن یعمل من الصالحات و هو مؤمن فلا کفران لسعیه وانّا له کاتبون (انبیاء/94)/ هرکه کارهاى شایسته انجام دهد و مؤمن [هم] باشد, براى تلاش او ناسپاسى نخواهد بود, و ماییم که به سود او ثبت مى کنیم). برپایى جامعه اى موفق در صورتى که افراد آن ناآگاه به دنیا و ناتوان در زندگى باشد, محال است. داس کشاورز, سوزن خیاط, قلم نویسنده, تیغ جراحى پزشک و جعبه داروى داروفروش و یا غواص در دریا, خلبان در هوا, پژوهشگر در کارگاه و حسابدار در دفتر کارش, در صورتى کار شایسته انجام مى دهند که هدفدار باشند. بدان گونه که هر کارى را ابزارى براى یارى خدا و اعتلاى کلمه او قرار دهد.  
امّا ما باور بر این که ثواب الهى در تکرار کلمات و حرکات بى محتوا است بهاى سنگین سستى مان را با عقب ماندگى در زندگى پرداختیم.  
از دیرباز گروهى از عابدان در اندیشه انحصار عبادت به نماز و اذکار بوده اند, آن را مى خوانند و باز دوباره تکرار مى کنند و فکر مى کنند جامعه بر زمزمه و بیکارى بنا نهاده شده است. اگر مردم آهن, کوره و کارخانه را نشناسند, چه کسى به خدا و رسولش یارى خواهد رساند؟ در حالى که خدا در قرآن مى فرماید: (…وانزلنا الحدید فیه بأس شدید ومنافع للناس ولیعلم اللّه من ینصره ورسله بالغیب (حدید/25)/… و آهن را که در آن براى مردم خطرى سخت و سودهایى است; پدید آوردیم, تا خدا معلوم بدارد چه کسى در نهان, او پیامبرانش را یارى مى کند.) هفتاد نوع صنعت نظامى و غیر نظامى مرتبط به نفت, استخراج و بهره بردارى از مشتقّات آن است که از آن چیزى نمى دانیم. آیا با این ناتوانى مى توانیم به اعتقاد توحیدى و مسایل ناشى از آن خدمتى بکنیم!  
نگاهى فراگیر و هم آهنگ با اسلام  
شیخ غزالى همواره از تصویر جزئى از اسلام دلگیر بود; تصویرى که به پیوند احکام شرع و تعالیم آن ضربه مى زند. وى احکام و تعالیم را چه به صورت امر و چه به صورت نهى, در یک مرتبه نمى دید. چیزى که ما (فقه اولویات) یا فقه (مراتب اعمال) مى نامیم. طبق حدیث صحیح, ایمان شصت و یا هفتاد و اندى بخش دارد. پرسش شیخ این بود که آیا این بخش ها به صورت تصادفى برهم انباشته شده اند؟ قطعاً نه! این بخش ها از نظر ارزش و اعتبار مختلف هستند و هر کدام در یک نظام منسجم جایگاه خاص خود را دارد. از آغاز فرهنگ اسلامى و ایمان, ارکان و شاخه و اصول و فروع داشت کارهاى قلبى و اعمال رفتارى داشت. در حالى که بعضى افراد, نقد در جزئى از اسلام را بر همه بخش هاى آن تعمیم مى دهند و همچون سرطانى مى دانند که اگر یک بخش بدن را فراگرفت, سایر اعضا را فرامى گیرد و موجب از بین رفتن جسم مى گردد.  
خوارج نخستین گروهى بودند که به این کم خردى و خلل فقهى دچار شدند. در برابر على(ع) جنگ یا بیزارى از تحکیم را مطرح کردند و در مقابل عمر بن عبدالعزیز از وى جنگ و یا لعن پدرانش را خواستند. این نوع بزرگ کردن یک بخش از دین, پشتوانه فقیهانى است که اندیشه فعّال, ولى دل غیر خاشع و عابد دارند و یا متصوفه که از قلبى شکسته برخوردارند, امّا خرد فقیهان را ندارند و یا محدثانى که متن احادیث را حفظ مى کنند, ولى از استنباط و کاربرد آن در جایگاه مناسب ناتوان هستند و یا اصحاب رأى که مصالح را درک مى کنند, امّا مستندات نصّى آن را خوب نمى فهمند.  
همین جزئى نگرى, زمینه فکرى حاکمانى است که طبق دستورالعمل در راستاى نفع توده گام برمى دارند, لکن تقواى الهى آنان ضعیف است. همچنین توده مردم که به عبادت فردى همّت مى گمارند, ولى هنگامى که امر و نهى, توصیه یا جلوگیرى و قیام علیه غاصبان مطرح مى شود سکوت مى کنند. افرادى که مراسم عبادى را دقیق مى دانند و ذره اى از شکل منصوص آن گام بیرون نمى نهند, ولى به حکمت عبادات توجّه ندارند و از تعالیم آن بهره نمى گیرند.  
نماز موجب نظام و پاکیزگى است, در حالى که آنان بى نظم و نامرتبند. حج سفرى یک باره در عمر, دل و جان را آرامش داده و بر سر مهر مى آورد, در حالى که آنان در زمان انجام مراسم و پس از آن سنگدلانى بدرفتارند. تبلیغ اسلام خارها را از دل افراد ناآگاه و پرنشاطى که بر پایه خردهاى ناتوان تلاش مى کنند و به جاى نیکى, ناشایست انجام مى دهند, مى زداید.)17  
6. آزادى و اتحاد مردم  
یکى از جنبه هاى اصلاحى مهم از دیدگاه شیخ غزالى, آزادى جامعه از سیطره حاکمیت هر بیگانه اى است که اراده, فکر و توان آن جامعه را از بین مى برد. از این رو شیخ با هر نوع استعمارى به مبارزه برخاست و حتّى با کارگزاران آنان از بین مردم و هم زبانِ هم وطن مخالفت ورزید.  
مسأله فلسطین  
مسأله فلسطین در صدر مسائلى قرار داشت که شیخ مطرح کرده و در عمق احساس و ژرفاى اندیشه اش تجلّى داشت و زبان, قلم و وجدانش را پاسدار آن مى دانست. فلسطین از دو سو مورد توجه شیخ غزالى بود; نخست براى به حرکت درآوردن جوامع اسلامى جهت دفاع از سرزمین مقدس و کنار گذاشتن اختلاف ها براى ایجاد وحدت علیه دشمن غاصب یهودى; و دیگر, سنجش جهان اسلام با آنچه که اسرائیل و یهودیان جهان در زمینه برنامه ریزى, نظم, کمک, همکارى و چگونگى به کارگیرى دانش هاى روز در خدمت حاکمیّتشان, تا از این رهگذر انگیزه اى براى تغییر شیوه مان ایجاد کنیم و از دشمن درس بگیریم.  
وحدت پس از آزادى  
شیخ بر آزادى بسنده نمى کرد, بلکه طبق فرمان الهى به تلاش براى وحدت جامعه اسلامى مى اندیشید. وى جامعه اسلامى را جامعه هاى متعدد نمى دانست و روح وحدت را در آنها مى دید. گردنه سخت در راه وحدت جامعه اسلامى را تشکّلات, فرهنگ ها, روش ها و افکار استعمار ساخته اى مى دانست که بخش هاى جامعه اسلامى را از هم دور مى ساخت و بین رهبران و حاکمان جهان اسلام جدایى مى افکند. شیخ مى گوید: (وقتى مى بینم خون مسلمان کم ارزش ترین خون در جهان است, قلبم منفجر مى شود… خونى که یهودیان, مسیحیان, بت پرستان, ملحدان… و حاکمان اسلامى آن را مباح مى شمارند.  
شکى نیست که شرایط دشوار, دست و پاى مدافعان اسلام را بسته است جز آنکه گاه و بى گاه صدایى از روح خدا برمى آید و زخم دل را مرهم و مبارزه را آسان مى کند و روشنى را بشارت مى دهد. با این حال شرایط هرچند سخت باشد, باید بیرق اسلامخواهى برافراشته و آشکار باشد; حق, اعلان گردد و دلایل آن گسترش یابد و دودلى در هم شکسته و توجیه هاى آن سست گردد.)18  
جذب فرقه هاى جدا شده  
شیخ باورى قابل توجّه درباره فرقه هاى جدا شده از جماعت و امت اسلامى دارد و مى گوید:  
(در میان مسلمانان فرقه هایى است به نام مذهب اهل باطن که پیش از هزار سال با فلسفه هاى وارداتى موجودیّت خود را به کرسى نشاندند; از قبیل نصیریّه, دروز, اسماعیلیان, آغاخانیه و امثال آن, از گروه هایى که ارتباط مبهمى با اسلام دارند. اینان خود را شیعه مى نامند, در حالى که عموم شیعیان آنان را رد مى کنند و نمى پذیرند. اینان سلسله هایى از باطنیه هستند, که اسلام را با افکار بى ریشه اى جمع کرده اند که به باور من آنان قربانیان اهمال شگفت دولت و امت اسلامى هستند. چرا پس از گذشت سده هایى اینان هنوز از مسلمانان چنین گوشه مى گیرند؟  
بیش از هزار سال است که حاکمیت اسلامى به رکود ادبى هزاران نفر از مردم که در دل جامعه زندگى مى کنند, ـ بى آن که دوست و یا دشمن آنان باشند ـ بى توجّه است. براى این اشتباه باید پایانى در نظر گرفته شود و آثار آن از بین برود.  
باطنیه در خلأ موجود بین حاکمان و توده به وجود آمد و رشد کرد; زیرا اکثر حاکمان حتى آنانى که رداى خلافت به تن کردند و یا آنانى که در سایه سار خلیفگان جاى خوش کردند, مردمى جاهل و ستم پیشه بودند. من در حالى که این تاریخ سیاه را مى خوانم, یقین دارم که از دیرباز در کیان ما مسلمانان, نظام حکومتى لایه گندیده آن است. بسیارى از دانشوران بزرگ براى از بین بردن فکر باطنیگرى و افشاى خرافات آنان بپا خواستند و اکثر بخردان را از آن منصرف کردند و جاذبه سیاسى آنان را از بین بردند, امّا حاکمان اسلامى به خاطر بى خردى, مبارزه اندیشوران را تکمیل نکردند, حتى گمان مى رود که حاکمان, بقایاى فکر باطنى را به رغم بى موضوع شدن مسأله باطنیگرى, حفظ کردند. عموم منسوبان به این فرقه, رابطه خود را از منابع گذشته خود بریده اند و انتساب آنان به اسلام از انتساب به افکار دیگر روشن تر باقى مانده است.  
گام ضرورى بعدى آن است که جهان اسلام, این فرقه ها را که به خاطر شرایطى غم بار از دامن آن بریده بودند, به خود باز خواند و با آموزش مستمر و تبلیغ ادامه دار بیرق قرآن و سنت را بر سر آنان و همه مسلمانان دیگر به اهتزاز درآورد. این فرقه ها به هیچ دینى جز اسلام منتسب نیستند و فلسفه هاى عقلى یا اجتماعى که بتواند آنان را مذهب مستقلى در زندگى معرفى کند, وجود ندارد. آنچه آنان را به هم مى پیوندد, چه بسا پیوندهاى قلبى و یا تعصّبات نژادى است. اشتباه اکثریت مسلمانان در پاسدارى از این پوستین کهنه نباید بیش از این استمرار پیدا کند… بلکه باید براى پاسدارى از خود از ابزارى متداول بهره بگیرد; یعنى این فرقه ها را در حوزه فراگیر خود جاى دهد.)19  
7. فراخوانى به پیشرفت و رهایى از عقب ماندگى  
از جمله مسائل مورد توجه شیخ غزالى, تلاش مستمر براى بیرون کشیدن امت اسلامى از گردونه عقب ماندگى و پیوستن آن به کاروان همیشه پیشرو بشرى است. عقب ماندگى نه جزو طبیعت این جامعه است و نه از لوازم دین آنان است. این امّت نزدیک به هزار سال جزو برترین امّت ها در تمام جهان و تمدّن او تمدّن حاکم و راهبر بود و اندیشه وران آن در هر شاخه از دانش, رهبران فکر و اندیشه در جهان بودند.  
علل عقب ماندگى جهان اسلام  
شیخ غزالى کتابى به نام سرّ تأخّر العرب والمسلمین نگاشته و در آن علل از بین رفتن تمدن اسلامى و عقب ماندگى مسلمانان را بیان داشته است. این دلایل به اجمال از این قرارند:  
1. برداشت بد از اسلام و اهمیت دادن به مسایل کم اهمیّت, و کم توجّهى به مباحث پراهمیّت و گسترش خرافات به نام دین از قبیل خواندن صحیح بخارى براى رفع گرفتارى به جاى بهره گیرى از ابزار درست و متعارف.  
2. پیدایش خلأى بزرگ در فرهنگ اسلامى که غذاى فکرى و روحى جامعه اسلامى و شکل دهنده خرد, ذوق و تمایلات آنان بود.  
3. ناآگاهى مسلمانان از دنیا که خود ناشى از اختلال فرهنگى است. شیخ در این باره مى گوید: (بسیارى از مردم جهان از پژوهش درباره زمین و آسمان چیزهایى یاد گرفتند که بازوان آنان را توانمند و اسلحه ایشان را برنده ساخت, امّا مسلمانان چطور؟! در حالى که آگاهى گسترده به امور دنیا و تسلط بر آن در بین گذشتگان ما مسأله اى بدیهى بود.  
4. گسترش جبرگرایى در جهان اسلام و اینکه انسان بى اراده مسیرى را مى پیماید, بى آنکه توان یا اراده و تصمیمى از خود داشته باشد.  
شیخ این گرایش را در علم کلام, تصوّف و در نظر پاره اى از مفسّران قرآن و سنّت, در کنار کم توجّهى به ارتباط بین اسباب و مسببات و انتشار افکار کرامت گرایى و خارق عادت مى دید; به گونه اى که سنن الهى که خداوند هستى را بر آن بنا نهاده است, چیزى باطل به شمار مى آمد.  
5. تقلیدهاى ظاهرى در جامعه اسلامى. پیشینیان از نظر فطرت سالم ترین و از نظر طبیعت باصفاترین مردم بودند. رضاى خدا و پیامبر را هدف نهایى خود قرار داده و در انجام و یا ترک کارها, پیامبر(ص) الگوى آنان بود. امّا مسلمانان دوره هاى بعد, در زندگى خود, آداب و سنن بسیارى که بر سخت گیرى, تظاهر و خودنمایى استوار بودند, ایجاد کردند و از اسلام سمح و سهل فطرى دور شدند.  
6. اوضاع زن در دوره هاى عقب ماندگى. زنان بر پایه حدیثى نادرست که مى گوید: (لاتعلموهنّ الکتابه) و یا بدتر از آن, که مى گوید: (ألاّ ترى رجلاً ولایراها رجل) از آموزش محروم شدند, و بر پایه روایاتى دیگر که با سنت متواتر و صحیح مخالف بودند, از رفتن به مساجد بازداشته و در خانه ها نگاه داشته شدند, از راهنمایى هاى دینى ـ قرآنى و فقهى ـ حدیثى, دور ماندند و در نتیجه زن مسلمان در بین زنان جهان, گسیخته ترین آنان از دین و جامعه گشتند و در نتیجه رشته تربیت در جهان اسلام به شدت گسست.  
7. انحطاب ادبیات عربى. هنگامى که مسلمانان رو به ضعف نهادند, توانایى هاى ادبى آنان نیز شدیداً به ضعف گرایید. شعر و نثر سقوط کرد و تعداد ادیبان تصویرگر هم چون نویسندگان اندیشور روز به روز کم گشت. نگاهى به ادب و ادیبان از قرن ششم به بعد, روشنگر این حقیقت است… در نتیجه ادبیات منثور و منظوم در حد تهوّع آورى کم ارزش گشت.  
8. سیاست مالى در جامعه اسلامى. پس از به هم خوردن سیاست مالى در جوامع اسلامى, این کشورها روز به روز به سوى بحران پیش رفتند که حاصل آن فقر کُشنده و ثروت مستى آور بود. با اینکه اسلام اوّلین دینى است که براى گرفتن حق نیازمندان از ثروتمندان بخیل, سپاه به راه انداخته و لشکرکشى کرده است, ولى اکثر حاکمان به این جنبه آن بى توجّه گشتند و عموم نیازمندان به فقرى کشنده گرفتار شدند; رشوه و تنبلى گسترش یافت و جهان اسلام گرفتار طمع ورزان بخیل شد. معلوم نیست این رفتار بر چه اصولى مبتنى است؟  
9. فساد سیاسى. در حدیث است که (در صورتى که حاکمیّت به دست نااهلان افتاد, در انتظار قیامت باشید.) حاکمیت در جهان اسلام در دست شایستگان نیست و کسانى که حاکمیّت را در دست دارند, هیچ گاه تلاش نکردند جایگاه آن را عزت بخشند. آنان زندگى را در چهارچوب مادى و معنوى اسلام نگه نداشتند.20  
8. بهسازى فرهنگ و میراث اسلامى  
غزالى راهى را که مسلمانان در زندگى دارند, داراى اشتباهات بسیار مى داند و ریشه آن را در آگاهى هاى غلط یا ناآگاهى از مسائلى مى داند که باید نسبت به آن آگاهى داشته باشند. وى فرهنگ تقلیدى را یکى از عوامل کاستى هاى موجود مى دانست. به عقیده وى فرهنگ کنونى ما آمیزه هاى فراوان از افکار و مذاهبى دارد که نیازمند به بررسى اند. بنابراین لازم است بین خوب و بد این افکار تفاوت قائل شویم. در این باره مهم ترین مسائل عبارتند از:  
الف: بیمارى غوطه ورى در مباحث ماوراى ماده  
غرق شدن در بحث هاى ماوراى ماده بیمارى است که دامن گیر مسلمانان شده و به شکلى نادرست مسیر علمى آنان را تحت نفوذ قرار داده است; با آنکه محکمات قرآن, محور تکلیف هاى اعتقادى و علمى است و مسلمانان باید در دانش اخلاق و رفتار; در دنیاى عقیده و عبادت, عالم قضاوت و قانونگذارى تنها بر محکمات تکیه کنند…. آرى در خصوص بحث هاى مرتبط با ذات و صفات خداوندى جایى براى اندیشه بشرى نیست, زیرا اندیشه بشرى از شناخت روحى که در بدنش است, عاجز است و حتّى از چگونگى تبدیل غذا به انرژى در جسمش ناتوان است; تا چه رسد به درک کنه ربوبى و ارتباط صفات الهى با ذات او!  
ب: تلاش براى خشنودى خدا  
اسلام دین عمل است و واقعیّت را بر خیال, حقیقت را بر گمان و حرکت در مسیر رضاى الهى را بر لغو, بى ربطى, فرضیه گرایى و بحث هاى لفظى ترجیح مى دهد. مگر جز این است که مسلمانان نخستین به این شیوه پیروز شدند؟  
ولى درس هاى دینى را مى بینیم که هر روز به سرى شرح هاى نظرى درازدامن و بى جهت کشانده مى شود. شیخ غزالى مى گوید: (فکر مى کنم بحث از طهارت و صلات نیازمند این همه آثار گسترده و صرف وقت هاى طلائى نیست; با این حال, این کار جزئى از زندگى و عمر مردم مسلمان شده است… و در بین مردم و حتّى منسوبان به علوم دینى باعث جدایى و تفرقه گشته است. این قبیل افزودنى ها علاقه مسلمانان به زندگى را کم کرده و آنان را از پرداختن به مسائل مهم و جدى بازداشته است.)  
ج: رویکرد ناتوانان به آموزش دین  
شیخ مى گوید: (مسلمانان عادت کردند که حفظ قرآن را براى کودکان در نظر بگیرند و آموزش دین را از آنِ ناتوانان, بینوایان و عیالمندان بدانند… در بعضى کشورها, علوم دینى سهم آنانى است که از فراگیرى شاخه هایى از علوم که نیازمندِ توان, خوش سیمایى و قدرت اراده اند; محروم شده باشند. این شیوه (تدیّن) را تحقیر مى کند و اهل دین را در توجّه قدرتمندانه به زندگى ضعیف مى سازد و از مقابله با زورگویان و خطاکاران ناتوان مى کند.  
باید گفت که فاصله بین دانش و حاکمیّت در تاریخ ما بسیار ژرف است. گروهى از پیشوایان و بزرگان با استوارى وظیفه خود را انجام دادند, ولى عده اى دیگر که شاید عدد بیشترى باشند, گوشه گیرى برگزیدند و در مخالفت با بدى ها به پایین ترین رتبه ایمان بسنده کردند و عده بسیار دیگر به چاپلوسى در پى سیاستمداران افتادند. از شهدشان چشیدند و در برابر هواهاى نفسانى آنان لب بستند, بدیهى است که وقتى عالمان و حاکمان فاسد شوند, جوامع راه به بى راهه مى سپارند.)21  
د: کوتاهى در فهم تاریخ  
شیخ بر این باور است که مطالعه و بررسى تاریخ بر همه مسلمانان لازم و واجب است. (مسلمانان یک امت هستند. من وقتى پس از پانزده سال از دانشگاه الأزهر فارغ التحصیل شدم, از وضع مسلمانانِ جنوب آسیا, جنوب شرقى آسیا; شمال و غرب آفریقا یک کلمه نخوانده بودم. ما از استعمار هلند بر اندونزى; استعمار اسپانیا بر جزیره هاى سولو, مندنا و دیگر جزایرى که بعداً فیلیپین نام گرفت, چیزى نمى دانیم; حتى از استعمار هند و چین توسط فرانسه و یا آنچه بر مسلمانان فطانى, ملاوى و سنگاپور مى رود, خبر نداریم.  
براى من روشن است که مطالعه ما در خصوص تاریخ اسلام بسیار ناقص و سطحى و نسبت به تاریخ انسان کمى بالاتر از صفر است. پیامبر اکرم(ص) براى همه قاره ها مبعوث شدند. چرا ما نسبت به آن ها ناآگاه هستیم؟ چرا نژادها, مذاهب و فلسفه هاى موجود در آن ها را نمى شناسیم؟ چرا بدون هیچ گونه تلاش دم از رسالت جهانى مى زنیم. قرآن مهاجرت و سیاحت را از جمله ارزش ها مى شمارد و مطالعه هاى تاریخى را سازنده عقل و اندیشه مى داند. (او لم یهد لهم کم اهلکنا من قبلهم من القرون یمشون فى مناسکهم انّ فى ذلک لآیات افلا یسمعون22 آیا براى آنان روشن نگردیده که چه بسیار نسل ها را پیش از آنها نابود گردانیدیم [که اینان] در سراهایشان راه مى روند؟ قطعاً در این [امر] عبرت هاست, مگر نمى شنوند.)  
واقعیّت این است که مسؤولان آموزش از دیرباز با کوتاهى در پژوهش درباره نژادهایى که اسلام آوردند, در حق برادران دینى خود کوتاهى ورزیدند; از سرانجام مسائل آنان چشم پوشیده و با این شیوه ناشایست آنان را فراموش کردند.  
هـ. کوتاهى در شناخت فقه و واقعیّت  
قانون اسلام ارزشمندترین میراث تمدّن ماست. شیخ غزالى مى گوید: (علم اصول فقه چنان که شیخ مصطفى عبدالرزاق گفته, نشانه خلاقیّت عربى است و بر اندیشه و اصالت تحقیقاتمان دلالت مى کند, چرا که دستآورد خالص و درخشان اسلامى است. جز آن که علم اصول در پژوهش هاى بعدى تبدیل به آثار باستانى مرده و انباشته به اقوال و بحث هاى لفظى شده است و هیچ ربطى با قانونگذارى خاص و یا عام ندارد. شاطبى در الموافقات روش اصولى را بازآفرینى کرد; همچنین برخى مذاهب فقهى, قواعد فقهى قابل توجّهى به وجود آوردند, امّا همه اینها در تحقیقات ما بیگانه اند و مباحث علمى از خلاصه کردن, شرح دادن و آگاهى از بازمانده هاى علمى پیشینیان تجاوز نمى کند.  
فقه اسلامى که در گذشته, توسعه یافته و بر روابط دولتى در کنار روابط خانوادگى حاکم بود, امروزه در حاشیه جامعه اسلامى به زندگى خود ادامه مى دهد.  
ما با موجى از افکار و موازین مرتبط با حقوق و ارزش ها مواجهیم که با یک فکر مذهب فقهى نمى توان با آن مقابله کرد. بنابراین باید با همه توان مذاهب فقهى با آن روبه رو شویم. از سوى دیگر جاودانگى تنها از آنِ کتاب خدا و سنّت رسول است نه اجتهاد بشر; معناى این سخن این است که ما نباید از بررسى و نقد برداشت ها و اجتهادات گذشتگان بر خود بلرزیم و از پاره اى از آنان که جایى براى ماندن ندارند, دست بشوییم.  
و: کوتاهى در علوم طبیعى و انسانى و از جمله کوتاهى در دانش هستى و انسان  
شیخ غزالى مى گوید: (علاقه مندم یادآور شوم که براى محقق علوم دینى, کوتاهى در دانش مدنى, جز ناتوانى به بار نمى آورد. اسلام دینى است که جز در جوّ علمى و فراگیر, پایه هاى آن استوار و معارفش رشد پیدا نمى کند و من نمى دانم کسى که علوم مرتبط به زمین و آسمان را نخوانده باشد, چگونه عظمت قرآن را درمى یابد.  
واقعیت این است که تکوین عقل دینى با کناره گیرى از آگاهى هاى وسیع دانشِ روز, ممکن نیست و فتواى مفتیان در صورتى که آگاهى شان افزون بر آموخته هاى قدیمى نباشد, استوار نخواهد بود.)  
ز: نقد میراث صوفیان  
غزالى در این باره مى نویسد: (اگر میراث صوفیان را نقد کنیم و تلاش هاى ابن قیم, ابن جوزى, امام غزالى, ابن عطاءاللّه اسکندرى و دیگران را ارج نهیم, خواهیم توانست در زمینه اخلاق, تربیت و رفتار دستاوردى ارزشمند داشته باشیم و نیمى از علوم انسانى را در شکل سودمند اسلامى آن عرضه کنیم.  
بسیارى از بزرگان اعتبار علمى تصوف را رد کرده و توده مردم را براى پیروى آثار شیوخ صوفیه که از شایستگى تربیت و رهبرى برخوردار نیستند; رها کرده اند. در حالى که این افراد در به اطاعت درآوردن توده مردم, از فقیهان خشک و خسته کننده که صفاى نفس, گذشت و پاکدلى ندارند, تواناترند. این شیوه دفع تا کى باید ادامه پیدا کند و از آن چه سودى خواهیم برد؟!  
آن گاه که رابطه دین با دل گسسته شود, جوهره خودش را از دست مى دهد. عرفان و سلوک در تصوف اسلامى آموزه ها و مراحل خود را یافته است. مسأله مهم آن است که این آموزه ها را چگونه با تعالیم شریعت قانونمند کنیم و عاطفه هاى سیّال و لرزان را از پیش روى بى برنامه باز داریم. براى دستیابى به این هدف, یارى جستن از علوم انسانى ضرورى است, بویژه آنکه علوم انسانى از روش فلسفى خود روى گردان و به روش علمى که پایبند حقیقت است, روى آورده است).23  
9. رشد بیدارى اسلامى  
شیخ به بیداى اسلامى عنایت داشت. وى اگر پدر بیدارى اسلامى نباشد, یکى از بنیانگذاران آن است. وى همان گونه که به بیدارى اسلامى توجّه داشت, به رشد و پاسدارى آن نیز توجّه مى کرد, تا از درون منهدم نشود و از برون نیز صدمه نبیند. او مى خواست جامعه اسلامى بر گرد این بیدارى حلقه زنند و از کنار آن نگذرند. بیدارى ویژه مردم و حیات مردم وابسته به بیدارى اسلامى است.  
خطوط رشد بیدارى  
وى در ترسیم پاره اى از خطوط کلّى بیداریِ مورد نظر, مى گوید: (جهان اسلام دین خود را نمى فروشد و براى حفظ آن از جان مایه مى گذارد. تعداد انگشت شمار افراد خیانت کار بُزدل که دین و شرف خود را از دست داده و زندگى را در هر شکل آن و به هر قیمت ترجیح مى دهند, نباید مسلمین را از موضع گیریشان دور سازند.  
براى آنکه بتوانیم مقاومتمان را در برابر دشمن خدا و خود بهبود بخشیم, باید عناصر زیر را در جبهه افزایش دهیم:  
نخست: آنکه زیر سایه اسلام قرار بگیریم و انتساب خود را به آن علنى کنیم. جنگى را که به نام دین علیه ما آغاز شده است, نمى توانیم با انکار دین خاموش کنیم.  
دوم: آنکه به باورها, شعارها و دین خود جان بخشیم. مسلمانى را که از نماز خواندن شرم مى کند ـ در حالى که یهودى در پیشرفته ترین کشورها, نماز خواندنش را جار مى زند ـ نمى توان مسلمان نامید. تا زمانى که دین الهى را به بازى و بیهودگى مى گیریم, ذره اى از لطف خدا شامل حالمان نخواهد شد.  
سوم: آنکه عالمانى که گاه ابزار دست سیاست منحرف هستند و بى شرمى و قهقراى گرى آنان را آرایش مى دهند, از میدان دین و دیندارى کنار گذاشته شوند. همچنین علمایى که مردم را با مسائل نظرى گذشته و یا با اختلاف هاى فرعى ـ که به اتحاد و همبستگى جامعه لطمه مى زند ـ مشغول مى دارند; نیز آنانى که با کج فهمى به اسلام ستم روا مى دارند و در سیاست هاى مالى و حکومتى اسلام را پشتیبان استبداد, برده دارى و تضییع حقوق مردم مى دانند, باید از صحنه سیاست کنار نهاده شوند.  
ما نیازمند به بیدارى گسترده اى هستیم که همه زوایاى زندگى مان را شامل شود تا دفاع از خود و رسالتمان را در جهانى که جز زوزه زورمندان شنیده نمى شود, بهبود بخشیم.)24  
دفاع از الگوها و شخصیت ها  
از جمله حوزه هاى بیدارى و تکامل از نظر غزالى تلاش براى متحد ساختن جبهه اسلامى, نزدیک کردن آنان به یکدیگر, یک سویه سازى تلاش آنان براى تقویت جبهه و ایستادگى در برابر شیطنت صهیونیسم, مکر صلیبیان و هجوم سکولاریسم است.  
او با دیدن درگیرى هاى داخلى جبهه اسلامى, نیرنگ علیه همدیگر یا تلاش گروهى از آنان براى از بین بردن دیگران جهت غصب جایگاه آنها, بشدت تأسف مى خورد.  
هنگامى که هجوم بعضى کم سن و سالان را علیه بزرگان مى دید و اشتیاق ناپختگان را به فروپاشى قله هاى دانش و مشوّش کردن چهره بزرگان تاریخ و میراث فکرى را مشاهده مى کرد, بسیار اندوهگین مى شد و مى گفت: (من عیبى را که برجستگى هاى نوابغ را تحت الشعاع قرار دهد مطرح نمى کنم, از آن گذشته به حساب چه کسى تاریخ ادبى و دینى خودمان را نابود کنم؟ و براى صلاح چه کسى امروز از دانشورانى بدگویى کنم که در خدمت به اسلام و نابودى دشمنان آن توانمندانه مبارزه کردند؟!  
اگر روزى بخواهم کارى شبیه کار ابوحامد غزالى نویسنده اِلجام العوام عن علم الکلام انجام دهم, کتابى خواهم نوشت, با عنوان الجام الرعاع والأغمار عن دقائق الفقه ومشکل الآثار/ بازداشت تازه کاران و ناواردان از ورود به ظرافت هاى فقهى و دشوارى هاى روایى) تا نوجوانان را از هجوم به بزرگان باز دارم و آنان را به کارهاى سودمندى که مناسب شأن علمى آنان است و به کار جامعه مى آید, مشغول سازم.  
توجّه به شأن افراد  
شیخ مى گوید: (من تعصب مذهبى را بد مى دانم و آن را تنگ نظرى, کم سوادى, تُنُک خلقى و ناجوانمردانه مى دانم. تقلید فقهى را براى توده و امثال آنها و براى متخصّصان در علوم زندگى و دنیایى لازم مى شمارم, تا کارهاى فرعى آنان را از کار اصلى باز ندارد. مراد من از کارهاى اصولى, افزایش مهارت هاى فنّیِ روز, تلاش هاى ملّى و نظامى است که براى تقویت ابزار مبارزه و بالا بردن سطح آن لازم است; چرا که ضربه پذیرى مسلمانان از این زاویه, مصیبتى رسواکننده است.  
البته آنان که به علوم دینى مرسوم اشتغال دارند, مانعى ندارد که دیدگاه هاى مختلف را بررسى و نقد کنند, دلیلى را بر دلیلى و یا مذهب فقهى را بر مذهب فقهى دیگر ترجیح دهند; ولى با حفظ احترام کسانى که در گذشته فرهنگ مان را رهبرى کردند. این حرمت گذارى, به منزله قبول برتریِ یک طرف نزاع نیست, بلکه ادبى است که به خاطر سخن رسول اکرم(ص) بجا مى آوریم که فرمود: آن کس که بزرگانمان را احترام نکند و بر کوچکانمان رحم نورزد و حق عالمانمان را مراعات نکند, از ما نیست.  
احترام من به تو به معناى پذیرش همه سخنان تو نیست و ایراد گرفتنم از کسى به مفهوم آن نیست که من برتر از اویم. حقیقتِ برتر را جز خدا نمى داند. چرا که از پیشوایان راسخ نیز گاه لغزش سر مى زند, ولى جایگاهى که آنان با سحرخیزى, اخلاص, تلاش و از خودگذشتگى به دست آورده اند, با این لغزش ها از بین نمى رود.)  
احیاى زبان عربى  
زبان عربى زبان قرآن و اسلام و ظرف فرهنگى آن است. زبانى که خداوند با فرستادن عظیم ترین کتاب خود به آن زبان, بدان شرافت بخشید و نامش را جاودان و تأثیرش را همگانى ساخت.  
شافعى آموزش زبان عربى و دست کم مقدارى از آن را براى توانایى در انجام فرایض دینى و بویژه نمازهاى روزانه, بر هر فرد مسلمان واجب مى دانست. انتشار اسلام در جهان موجب نشر زبان عربى در جهان شد و در دوران شکوفایى تمدن اسلامى, گنجایش علوم و فنون گوناگون در کنار علوم خالص عربى را پیدا کرد. علومى که در آن نوابع کم نظیرى نه تنها از میان عرب ها, که از ملّت هاى مختلف در آن رشد کردند و ادبیات و نظم و نثر عربى را پیش بردند و آن را در بین ادبیات جهان به نقطه اوج رساندند.  
در دوران شکست و عقب ماندگى و پسگرد تمدّن اسلامى, زبان و ادبیات عربى از شکوفایى افتاد و ناآگاهى مسلمانان به زبان عربى به هشتاد تا هشتاد وپنج درصد جمعیّت رسید. بى اطلاعى از آن در بین مردم جهان به مرحله هولناکى رسید و با آنکه هنوز ظرف مناسب براى تنها رسالت جهانى است که درهاى جهان را به صدا درآورد ـ و به امید خدا هم چنان زنده خواهد ماند ـ نمى توان آن را یکى از زبان هاى مطرح جهانى شمرد.  
براى زنده ساختن زبان عربى و حراست از موقعیت آن سه کار مشخص باید انجام گیرد:  
1. ایجاد نمایندگى ها و گروه هایى ویژه آموزش زبان عربى بدون ارتباط آن با تبلیغ دین. به تعبیر دیگر, زمینه سازى شناخت زبان عربى و اتقان آن براى هر انسانى که در پى بالا بردن سطح فرهنگى خود است. اسلام از این شکوفایى زبان عربى در درازمدت بهره خود را خواهد گرفت.  
2. مبارزه با لهجه هاى محلى در کشورهاى عربى و تنگ کردن فضا براى آنها و جلوگیرى از برنامه هایى که به زبان هاى محلّى اجرا مى شود و منع از زَجل خوانى [ترانه محلى], موّال [چهاربیتى] و شعر فوضوى [شعر نو] که اخیراً درست شده و به آن شعر مرسل نیز مى گویند.  
3. زنده کردن ادبیات خالص عربى و هم آهنگ ساختن آن با شرایط روز, یعنى پیراستن ادبیات عربى از دشوارى و محسنات لفظى و تشویق شاعران توانمند با هر وسیله ممکن….  
البته پیش از همه لازم است فرهنگستان هاى زبان عربى تأسیس شود تا با تلاشى محترمانه به گسترش و ساخت الفاظ نو بپردازند و زبان عربى را به زبان دانش روز مبدّل کنند. بنابراین توجّه به زبان عربى بخش حقیقى, از کار تبلیغى اسلام است.  
غزالى, مرد موضع گیرى ها  
غزالى ویژگى هاى فراوان دارد. از ویژگى هاى مشهور او این است که وى مرد موضع گیرى هاست. موضع گیرى هاى وى در زندگى شخصى اش فراوان است; موضع گیرى هایى که وى با تمام توان در دفاع از عقیده اش با همه از خود گذشتگى و تحمل رنج, استوارى به خرج داده است.  
از جمله این موضع گیرى ها, گرفتارى در زندان طور است. در آنجا غزالى مى بیند که مسؤولان زندان, از غذاى زندانیان مى دزدند و جز اندکى به آنان نمى دهند. غزالى سخنرانى مى کند و بعد از نماز جمعه, در ضمن راه پیمایى, کنار گذاشته شدن غاصبان حقّ ضُعفا و برچیدن بساط این اختلاس ها را فریاد مى زنند که موجب درگیرى با محافظان زندان شد. نتیجه این اعتراض پرداخت حقوق زندانیان به شکل (خشکه) و خرید و تهیه مایحتاجشان از سوى خود زندانیان شد.  
سمینار محلّى  
از جمله موضع گیرى هاى شیخ, موضع گیرى وى در سمینار محلّى بود که در زمان جمال عبدالناصر در دهه شصت در قاهره برگزار شد. شیخ در این سمینار ضرورت آزادى از استعمار قانون گذارى و لزوم رجوع به احکام شرعى را یادآور شدند و در پایان سخنرانى ضرورت رهایى از تقلید و تابعیّت را مطرح کردند.  
قانون احوال شخصى  
از جمله موضع گیرى هاى شیخ, موضع گیرى وى در برابر قانون احوال شخصى بود که نزد مصریان به قانون (خانم جیهان) زن انور سادات مشهور است, چرا که او به شدت به آن علاقه مند بود. شیخ در سالن محمد عبده در دانشگاه الأزهر به آن تاخت و مردم نیز از وى طرفدارى کردند. موضع گیرى وى در این جریان همگام با موضع گیرى دکتر عبدالحلیم محمود امام بزرگ شیخ ازهر بود. از این رو, این قانون در آن روز از اعتبار افتاد و یا مسکوت گذاشته شد, ولى با کمال تأسف بعدها بعضى شیوخ اجراى آن را اجازه دادند.  
موضع گیرى در الجزایر  
از دیگر موضع گیرى هاى شیخ, موضع گیرى وى در نشست (ملتقى الفکر الأسلامى) در الجزایر در دهه هشتاد بود. زمانى که شیخ البوطى در لزوم عنایت مبلغان دینى به تربیت و هدایت مردم و ترک سیاست براى سیاستمداران و بسنده بودن حاکمان و سیاستمداران در تحمّل مشکلات حکومت دارى و آفت سیاست, سخن گفت, موجب تأثّر و همهمه و تشویش خاطر حاضران گشت. رئیس جمهور الجزایر شازلى بن جدید هم حضور داشت و هنگامى که شرکت کنندگان همه در تنگناى سخن درمانده بودند, شیخ غزالى درخواست چند لحظه سخنرانى کرد و به جایگاه رفت. نخست دوست خود آقاى شیخ بوطى را ستایش کرد, امّا بعد دیدگاهش را خطا شمرد و گفت: دانشمند مسلمان نمى تواند در برابر باطل سکوت کند, از ظلم چشم بپوشد و از اعمال ناشایستى که در اطرافش مى گذرد, درگذرد. بزرگ ترین این ناشایست ها عدم حکمرانى براساس قرآن است. اسلام بین علم و حکومت, جدایى نمى بیند. مسلمانان زمانى ضربه خورده و متلاشى شدند که بین این دو جدایى افکندند.  
شیخ با این کلمات, حقِ سخن را ادا کرد و از شیوه دوستى بهره گرفت و همه را آسوده خاطر کرد.  
گواهى در مرگ فرج فوده  
از خطرناک ترین موضع گیرى هاى شیخ, موضع گیرى وى در جریان گواهى در دادگاه امنیّت ملّى در قضیّه کشته شدن دکتر فرج فوده بود. این گواهى که موجب سر و صدا و همهمه در جهان سیاست و دنیاى علم و فرهنگ گشت, موجب شد که نویسندگان زیادى در اثبات, نفى و یا بى طرفى آثارى بنویسند.  
شیخ در طول زندگى اش موضع گیرى هاى فراوانى دارد که به عنوان مرد دین و علم و نگهبان عقیده, همواره از او توقّع مى رفت, ولى در اینجا جاى یادکرد همه نیست.  
سخن پایانى  
غزالى دانشمندى متفکّر و آزاد است که همه عمرش را براى اسلام زندگى کرد و اندیشه, دل, زبان, قلم, مبارزه و اجتهادش را وقف آن ساخت و زیر پرچم اسلام در همه میدان ها گام نهاد و با مظاهر ناآگاهى, با هر اسمى که بود و با هر عنوان مردم فریبى که داشت, مبارزه کرد و در این باره شعارش این آیه بود که: (انّ صلاتى و نسکى ومحیاى و مماتى للّه ربّ العالمین لاشریک له وبذلک امرت وانا اوّل المسلمین)25  
شیخ با احساسى که قلب, وجدان و همه وجودش را براى همیشه پر کرده بود, زندگى کرد; یعنى خود را یکى از پاسداران این دین بیدار مى شمرد و در این راه هیچ کوتاهى نمى کرد. او با ایمان به این حقیقت زندگى کرد که خداوند از متصدیان دین تعهد گرفته که آن را علنى کنند و از حقایقش براى مردم پرده بردارند; حقیقتى که در کلام خدا چنین تأکید شده است: (لتبیّننه للناس ولاتکتمونه)26, شیخ غزالى را چنین مى شناسیم, امّا دانش واقعى نزد خداست. خداوند رحمتش کند و پذیراى او در زمره صالحان باشد.  
پاورقی:  
\* اسلامیة المعرفة, سال دوم, شماره هفتم, رمضان 1417هـ.  
1 . محمد مجذوب, علماء و مفکرون عرفتهم, مصاحبه با غزالى.  
2. آل عمران, 190, ترجمه آیات بر پایه ترجمه آقاى فولادوند است.  
3. رعد, 19.  
4. یوسف, 111.  
5. بقره, 269.  
6. الاسلام والاوضاع الاقتصادیه, ص105ـ106.  
7. نساء, 80.  
8. فقه السیرة, ص44ـ46.  
9. لیس من الأسلام, ص29ـ43.  
10. دستور الوحدة الثقافیه بین المسلمین, ص44ـ49.  
11. ر.ک: رکائز الایمان بین العقل والقلب, ص131ـ134.  
12. علل و ادویة, ص191.  
\* مقایسه اى بین اندرا گاندى و انور سادات است.  
13. الحقّ المُرّ, قاهره, دارالشروق, ج2, ص 118ـ119.  
14. اللؤلؤ والمرجان فى مااتفق علیه الشیخان, شماره حدیث 254.  
15. الحق المرّ, ج2, ص118ـ119.  
16. السنّة النبویّه بین اهل الفقه واهل الحدیث, ص61 ـ 64.  
17. الدعوة الأسلامیّه تستقبل قرنها الخامس عشر, ص68 ـ 70.  
18. قذائف الحق, ص148.  
19. دستور الوحدة الثقافیه بین المسلمین, ص144ـ146.  
20. الدعوة الأسلامیه تستقبل قرنها الخامس عشر, ص65 ـ 92.  
21. همان, ص71ـ 75.  
22. سجده, 26.  
23. علل و ادویة, ص181ـ 188.  
24. هموم داعیة, ص108ـ112.  
25. انعام, 162 و163.  
26. آل عمران, 187.

منابع:

[آیینه پژوهش 1377 شماره 49](http://www.ensani.ir/fa/10714/magazine.aspx)